

چرا تعدد زوجات نه

پرسش و پاسخ‌های ذیل در قالب ۱۲ بخش به صورت پست‌های وبلاگی منتشر شده است. در نشانی: <http://rastan.parsiblog.com/Posts/501>

- در صورت امکان در مواردی که برایتان میل کردم برای جمع بندی راهنمایی کنید.
- 1- خانوادگی: یکی از همسران بنده در حال طلاق می باشد. و زندگی ام با بحران جدی مواجه شده است.
 - 2- از جهت علمی نیاز به یک برنامه جدی و دقیقی دارم.
 - 3- از جهت معاش نیاز به کمک برای حرکت دقیق و خردمندانه دارم

حقیر تحصیلاتی در زمینه مشاوره خانواده و البته مشاوره تحصیلی هم ندارم برادر چه توانم کرد؟! شاید چند مطلبی که در وبلاگ دارم درباره طلاق این توهم را ایجاد کرده که چیزی می دانم ولی این طور نیست آن ها محصول یک تجربه بوده خاطراتی که آن طور نوشته آمد به قول معروف: «کل اگر طیب بودی، سر خود...»

مرکز مشاوره ای می شناسم در قم در کوچه ممتاز مرکز مشاوره بلاغ استاد هستند واقعاً خیلی خوب مشکل را می فهمند و راه حل را هم می گویند به شما پیشنهاد می کنم یک مرکز مشاوره حتماً بروید از این مراکزی که مخصوص طلاب و خانواده ایشان است می توانید ابتدا تنها بروید بعد اگر بتوانید با خانواده هر کدام در یک نوبت جدا مثلاً

تشریف ببرید
قطعاً بی‌تأثیر نیست
یک مرکز مشاوره مخصوص طلاب هم هست
در ابتدای صفایه
کوچه ورزشگاه تختی
پشت دفتر رهبری

إن شاء الله خداوند به شما یاری رساند
و دنیا و آخرت شما را بهترین نماید

در زمینه خانواده به مشاوره مراجعه کردیم . در یک تصمیم عجیب توصیه به جدایی از همسر دومم کردند.
در زمینه کار علمی و معاش کمک نمیدهید ؟

بضاعت بنده در آنچه خواستید اندک است
اما از جهت نقل قول
آنچه از اساتید شنیده‌ام و در پاره‌ای کتاب‌ها خوانده
هر چه در نظرم هست عرض می‌کنم
یاحتمل خود بهتر می‌دانید
گاهی اما تکرار مطالب سودمندتر است

رفتار انسان موفق تابع برنامه است
برنامه هم صدالبته تابع جهت
ما «مقصد» نداریم
انسان اساساً این‌گونه است
انسان مقصدپذیر نیست
مقصد یعنی جایی که پایان یابد
جایی که حرکت تمام شود
چنین چیزی وجود خارجی ندارد
خلق نشده است یعنی
انسان هر چقدر برود جا برای رشد هست
پایان ندارد این حرکت
آنچه محدود است عمر اوست
زمانی که فرصت حرکت دارد
معین کرده‌اند زمانی را بدویم
تمام شود، ایست می‌دهند
این‌که کجا تمام شویم به خودمان بسته است
به سرعت‌مان
به دقت‌مان در تعیین مسیر
به گذرمان از موانع و مشکلات

مقصد را که برداریم، فقط جهت می‌ماند



حرکت انسان «جهت» دارد، نه «مقصد»
این که بخواهیم «مرجع» شویم مثلاً
مجتهد شویم
حتی اگر بخواهیم بهترین مهندس دنیا باشیم
فیلسوفی بزرگ
دانشمندی وارسته
این ها مقصد نیستند
ایستگاه‌اند
مقاطع زندگی ما هستند
مراحل رشد و کمال
در حرکت‌مان به سمت جهت
در راستای جهت

برنامه‌ریزی بر اساس جهت ممکن است
جهت را برداریم
برنامه‌ریزی فقط بازی‌ست
بازی با موضوعات روزمره زندگی
جهت نباشد
اصلاً حرکت نیست
جهت، حاکم بر تمام تحرکات بشر است

انسانی که در جهت حرکت کند
تمام زندگی خود را بر همان جهت تنظیم می‌کند
برنامه‌اش را
و انسان موفق می‌شود
موفق کسی‌ست که تمام آنات او بر جهت استوار باشد
تمام فرصت‌ها را بر دایره جهت بریزد
و روی خود را به دیگرسوها نگرداند
می‌خواهیم اگر رئیس مایکروسافت هم بشویم
این را مقطعی از مسیر خود در جهت دنیاداری بدانیم
باید همه زندگی خود را در آن مسیر تنظیم کنیم
سمت خدا هم که برنامه خاص خود را دارد

ما پول می‌خواهیم
زن و فرزند می‌خواهیم
ما خانه و ماشین هم البته می‌خواهیم
زندگی ملزوماتی دارد
گوشی موبایل هم می‌خواهیم
همه این‌ها بخشی از زندگی ما را شکل می‌دهند



ولی وقتی بخواهیم برنامه‌ریزی کنیم
همه این‌ها را به اندازه‌ای می‌خواهیم
که در جهتی باشند که اول و بالذات می‌خواهیم
قبل از این‌که همه این‌ها را بخواهیم
اول آن را می‌خواهیم
این‌ها را باید به اندازه‌ای بخواهیم
که ما را در جهتی حرکت دهند که می‌خواهیم
و گر نه المال و البنون که فتنه حیات دنیایی ما هستند
فتنه

امتحان ما یعنی
که چقدر از جهت مطلوب مان خارج می‌شویم
و چقدر پایدار می‌مانیم

نگران نشوید
درس اخلاق ندارم
اهلیت آن را هم البته ندارم
فقط قصدم توجه دادن به این موضوع بود
که «برنامه باید تابع جهت باشد»
اگر هر لحظه توجه ما از این تابلوی روشن پیش رو منحرف شود
معلوم نیست که چه می‌شود
و به چه ناکجا آبادی می‌رویم

بله برادرم
قصه این است
اگر معاش می‌خواهیم چقدر؟!
چرا باید معاش دو خانواده را تأمین کنیم؟
آیا نیاز ما واقعاً این‌طور است؟
اگر یک خانواده باشند هزینه‌ها کاهش نمی‌یابد؟
و اگر هزینه‌ها کاهش یابد
آیا زمان بیشتری برای قرار گرفتن در جهت اصلی نخواهیم داشت؟
مهم این است که کدام باید فدای کدام بشود
تمام راز برنامه‌ریزی همین فدا کردن است
این‌که کدام هزینه را فدای کدام فرصت کنیم

ممکن است مطلب بالعکس باشد
شاید کسی بگوید که اگر یک خانواده باشد
آن‌هم با آن ویژگی‌ها
اصلاً اعصاب نمی‌ماند که بخواهد در جهت قرار گیرد
شاید هم تکلیف باشد



این که تعدّد زوجات داشته باشد که جامعه را در مسیر تغییر سبک زندگی هل دهد
این هم شاید موجّه باشد

غرض این که اگر مشاور چنین فرموده‌اند
شاید چنین نظری داشته‌اند
نشود قصه آن آدمی که زمین خورد
ناچار تا خانه سینه‌خیز رفت
که بلند نشود و رسوای عالم نگردد

راستش من یکبار امتحان کردم
زن اول که داشتم
زن دومی را آوردم
با همه هم هماهنگ شده بود
به یک‌ماه اما نکشید
عالم و آدم هم‌دست شدند
که مرا له کنند
و من فرار کردم
مهریه زن دوم را که موقتاً موقت بود دادم
و خلاص

اگر چه به گمانم هزینه‌هایش بیشتر از آن چیزی بود که برآورد کرده بودم
خیلی از مشکلات بعدی را هم
شاید بتوان در آن اشتباه گذشته دید
در آن تجربه‌ای که «جریان خلاف جامعه» بود

اصلاً چرا نباید خلاف جریان جامعه حرکت کرد؟
ما می‌خواهیم
و می‌کنیم

خلاف جریان جامعه می‌رویم تا ببینیم چه کسی می‌خواهد نامربوط بگوید؟!
بله این هم می‌شود
اما نه برای ما
نه برای کسی که می‌خواهد خاصّ باشد

یک اشکالی که از دیرباز به ما می‌شده
این که چرا امام (ره) چنین نکرد؟!
چرا از امام نه نقلی از تعدّد زوجات هست و نه متعه
من پاسخی یافتم
عرض می‌کنم تا نظر شما را بدانم

ما طلبه می‌شویم که مردم را هدایت کنیم
اصلاً اگر بحث هدایت نباشد



که طلبه شدن نمی‌خواهد
یک گوشه می‌نشستیم و کتاب‌های اسلامی و مذهبی می‌خواندیم
محضر چند تن از علما هم می‌رفتیم
گلیم خودمان را که می‌توانستیم از آب بکشیم
ولی ما به گلیم دیگران هم طمع کردیم
گفتیم حالا که فعل کشیدن مطلوبیت دارد
ما گلیم همه را بکشیم
همه نشد، هر چقدر که توانستیم
تا مقرب‌تر شویم
و از جام بلا بیشتر سر بکشیم

طلبه آمده است تا از خواصّ باشد
طبق نظریه عوام و خواصّ
طلبه اگر از عوام باشد که طلبه نیست
آخوند نیست یعنی
روحانی نیست
یک آدم عادی‌ست
چه فرقی می‌کند دکان‌دار باشی یا طلبه
اگر قرار نیست هادی باشی

هادی یعنی کسی که هدایت می‌کند
هدایت از مقولات متضایف است
اگر مستهدی نباشد
اگر کسی نخواهد هدایت شود
هدایتی صورت نمی‌پذیرد
هدایت، طرف دارد
طرفی که بپذیرد این هدایت را
و گرنه امام اول شیعیان هم باشی
دست را هم حتی اگر خود پیامبر خدا (ص) در غدیر بالا برده باشد
مشتري نداشته باشد
خانه‌نشین می‌شوی

اعصار و زمان‌ها متفاوتند
گاهی عصر معصوم (ع) است و مشتري اصلاً نیست
و گاهی عصر ماست و مشتري هست، اما مشروط است
مشتري‌های امروز مشتري هر کسی نیستند
هدایت، پذیرش می‌خواهد
پذیرش، اعتماد می‌خواهد
و اعتماد، اعتبار می‌طلبد
چرا؟!



عوام از خواص قرار است اطاعت کنند
حرف‌شنوی داشته باشند
مردم از کسی حرف‌شنوی دارند که به او اعتماد داشته باشند
اعتماد به چه؟

به این که نمی‌خواهد «زندگی آن‌ها را بر هم بزند»
نمی‌خواهد «تمام اعتقادات آنان را فروپاشد»
نمی‌خواهد «تمام سنت‌های آنان را متروکه کند»
شاید در همین مسیر است
روایاتی که توصیه به پذیرش فرهنگ کرده‌اند
این که «نوروز» را اسلام پذیرفت
و در برابرش ایستادگی نکرد
و بسیاری دیگر
جز آن چه که خلاف «واجبی» از واجبات الهی بود
یا ترویج «حرامی» از محرمات پروردگار

هدایت، پذیرش می‌طلبد
و پذیرش، اعتماد
و اعتماد از کجا می‌آید؟
از این که مردم‌دار باشی
و بین مردم عزیز
مردم تو را اسوه بدانند
و از رفتار تو احساس شرم نکنند
مذهبی‌ها رفتار تو را چوبی کنند بر سر غیرمذهبی‌ها
و غیرمذهبی‌ها شرم کنند و در برابر اخلاق نیکوی تو کم آورند
این جاست که دوست و دشمن تمجید تو می‌کنند
و در قلب همه جای باز می‌کنی
دشمن قادر به شماتت نیست
و دوست خجالت‌زده نمی‌شود
و این دقیقاً در جایی ست که «عرف» پذیرفته شود
و مورد احترام واقع گردد

فراموش نکنیم که نمی‌شود واجبات را فدای مستحبات کرد
اگر پاره‌ای امور مستحب است
برای ما و برای مردم
اما اصل هدایت، واجب است
و در هر زمانی
این واجب اولویت دارد بر سایر مستحبات
بر سایر مباحات
اگر خوردن غذا در خیابان
اگر با پای راست وارد شدن در مسجد...



مگر قرار نیست از خواص باشیم
اگر از خواص نباشیم که طلبه نیستیم
عوام می‌شویم
عین دکان‌داری که ازو پنیر می‌خریم
حالا باتقوا هم باشد
مردم که به راه او نمی‌روند
حتی اگر دوستش داشته باشند و تمجیدش کنند
دین‌شان را که از او نمی‌گیرند

مردم دین‌شان را از کسی می‌گیرند که خاص باشد
بهترین باشد
بین خودشان
هر چه بد می‌دانند در او نیابند
و هر چه خوب می‌بینند، او را معدن آن یابند
این می‌شود از خواص
و مردم او را اسوه قرار می‌دهند

حالا جهت ما کدام است؟
اگر جهت را این بگیریم
خیلی تغییرات را باید در زندگی لحاظ کنیم
در معاش‌مان
نمی‌شود که ما هم برویم شهر بازی
و هزینه‌های سنگین، برای لحظاتی تفریح فرزندان‌مان
نمی‌شود که لباس ما بدون وصله باشد
می‌شود؟!
وقتی که مردم‌مان لباس با وصله پوشیده باشند
یا خودروی زیر پای‌مان سر از بقیه

غرض این‌که من این پاسخ را برای خود یافتم
این‌که بزرگان ما از خیلی رفتارها حذر کردند
خواستند تا خاص باشند
تا مردم را به فروتنی کشانند
در برابر اوج تواضع و پرهیزگاری خود
از مکروهات دوری کردند
و از هر خلاف عرفی که واجب نبود خود را باز داشتند
که مردم آن‌ها را بپذیرند
تا مردم اصلاح شوند
تا مردم دین‌شان را از آن‌ها بگیرند

به نظر می‌رسد هر کسی که در این امت به مرجعیت رسید



چهار ویژگی عمده داشت
سه ویژگی در او برجسته‌تر بود
تقوای بالایی داشت
علم و دانایی فراوان
مردم‌دار بود و با مردم زندگی می‌کرد
مانند آن‌ها راه می‌رفت
با آن‌ها نشست و برخاست داشت
در خانه‌اش روضه می‌گرفت
مردم را به خانه‌اش راه می‌داد
زندگی شیخ علی صفایی را بخوانید
عجیب است از این آمیختگی‌اش با مردم
مراجع هم معمولاً این‌طورند
حداقل در ابتدای رسیدن به این موقعیت
بسیار با مردم
البته امروز این ویژگی‌ها به چهار رسیده
مرجع باید بصیرت سیاسی و اجتماعی هم داشته باشد

در هر صورت یک چیز مسلم است
برای برنامه‌ریزی، ما باید توجه به جهت حرکت خود داشته باشیم
و مقاطع حرکت‌مان در این جهت
نمی‌شود به سمت رشت حرکت کنیم و از قزوین رد نشویم
ما اگر بخواهیم روحانی شویم باید از خواص باشیم
برای از خواص اهل حق بودن
باید که رفتار خود را معتبر و موجّه نماییم
هر رفتار غیر موجهی ما را به جای قزوین به ساوه می‌برد
و بعید می‌دانم از آن‌جا بتوان به رشت رفت!

شرمنده از بابت زیاده عرضی
صفحه کلید لپ‌تاپم هرز است که بسیار حرف می‌نویسد
این را به حساب هرزگی انگشتانم نگذارید
اگر پا از گلیم خویش فراتر نهادم و سروری را به کیش خویش پنداشتم.

یاعلی مدد

جهت ؟ منظورتان را درک کردم ولی تجزیه تحلیلش بسیار دقیق و البته سخت بود.

دریافت : برای خاص بودن باید از رفتارهایی که یک خاص را در زمانه خود به عام شبیه میکند ولو خودش به ذاته خاص است پرهیز شود. مثلاً داشتم دو همسر یکی از آن موارد است ؟؟/
سوال ؟؟؟ اگر دو طلاق در کارنامه زندگی من ثبت شود مرا برای همیشه از خاص بودن خارج نمیکند؟
آیا پیشینه به ظاهر بد داشتن افراد را در جلگه عوام قرار نمیدهد ؟
با توجه به تجربه ای که شما داشتید و دقتی که دارید آیا با سابقه طلاق و زندگی با یک دختر کوچک بدون مادر

میتواند زمینه خاص بودن را از بین ببرد ؟
نکته : در صورت جدایی همسر دوم زمینه ای برای ادامه زندگی اول باقی نمی ماند
از جمله مشکلاتی که ایشان مرتب در تمکین و حتی رسیدگی های ساده ایجاد میکند و البته نزاع های اخیر که زمینه
کدورت بسیاری را ایجاد کرده است.

بخش سخت پرسش شما همین است
تطبیق به مصداق
انطباق حکم بر موضوع
همان که سعی در فرار از آن داشته و دارم!

«کلی» سخن گفتن آسان است
حکم کلیات معمولاً روشن
این که باید الف ب باشد
اما وقتی در تعارض با جیم بودن ب قرار بگیرد
اگر مجبور باشیم بین الف و جیم یکی را برگزینیم
و ب ذاتاً ابا داشته باشد که هم الف باشد و جیم
و ما خود ب باشیم
دیگر سخت می شود انتخاب
اختیار همیش پیچیده است
و دار امتحان بودن دنیا هم همین است
همین گزینش ها
بین الف و جیم
بین جیم و دال
بین تمام انتخاب هایی که می توانیم داشته باشیم

اگر تصور کنیم یک روزی می رسد
که از شر این انتخاب های دشوار خلاصی می یابیم
زهی خیال باطل
خدا ما را در دنیا قرار داده است اصلاً برای همین
که این توانایی را بسنجد
و به بهترین انتخاب ها منزلت بدهد
و به انتخاب های بد ما را عقاب نماید

باز هم دارم می پیچانم
خودم هم می دانم
عمدی ست
می خواهم از پاسخ دادن به پرسش شما طفره بروم
چرا؟!
زیرا پاسخ را نمی دانم
زیرا دانستن پاسخ مقدماتی دارد



ملزوماتی

که در اختیارم نیست

نخست که تجربه می‌خواهد

دیگر این که دانش می‌خواهد

و سوم

علاوه بر همه این‌ها

حجم زیادی اطلاعات می‌خواهد

آن حجم اطلاعاتی را که مشاور دریافت کرد

تا توانست پیشنهاد خود را تنظیم کند

من که این حجم را ندارم

مقدور هم نیست

برای رسیدن به یک تصمیم صحیح

یا بهترین تصمیم

باید همه حرف‌ها را شنید

باید زوایای پنهان را پیدا کرد

باید دلیل حوادث را حدس زد

و با پرسش‌هایی به یقین مبتل ساخت

تازه همه این اطلاعات نیز متوقف بر دانش تحلیل آن است

باید جهت فرد را دید

باید موضوعاتی که در نظر دارد

باید علائق و سلائق را سنجید

و مهم‌تر از همه

استعدادها را

ما انسان‌ها وقتی سنی ازمان می‌گذرد

وقتی عائله‌دار می‌شویم

دیگر نمی‌توانیم هر دانشی را به سادگی کسب نماییم

اصلاً بعضی کارها دیگر از ما نمی‌آید

برویم مثلاً کلاس برنامه‌نویسی کامپیوتر

یا فلان رشته فنی و حرفه‌ای

یا خیلی از کارهایی که دیگر مجالی برای آن‌ها نداریم

و چه بسا ذهن‌مان دیگر یاری نکند

در مورد مسائل خانوادگی

بنده شخصاً معتقدم

هیچ‌کس بهتر از خود شخص، فضا را نمی‌شناسد

طرف مقابل را نمی‌شناسد

وضعیت درگیری را هیچ‌کسی بهتر از طرفین دعوا نمی‌فهمند

دیگران هر چه بگویند استنتاج از گفته‌هاست



اما کسی که داخل مشکلات است
عمق فاجعه را درک می‌کند

من اما تنها تلاش کردم با گفتن یک سری کلیات
در ایمیل قبلی
با طرح مسائلی کلیشه‌ای
از ورود به مصداق و موضوع‌شناسی آن عبور کنم
تا در کاری که نمی‌توانم
و جهل به آن دارم
وارد نشده باشم

من فقط یک توصیه دارم
یک وعظ بیشتر ندارم
خیال نکنیم این مشکل تمام شد، مشکلات بعدی آسان است
زندگی سراسر مشکل است
زیرا سراسر امتحان است
و هیچ عاقلی امتحان دبیرستان را از بچه پنج ابتدایی نمی‌گیرد
زیرا قطعاً قبول نمی‌شود
امتحان اول دبستان را نیز از او نمی‌گیرند
زیرا حتماً قبول می‌شود
امتحان پنج ابتدایی را در حد پنج ابتدایی می‌گیرند
و امتحان دبیرستانی را در حد دبیرستان

این است که همه در «آستانه» هستند
همه ما در «آستانه» امتحان می‌دهیم
در آستانه طاقت‌مان
اگر امتحان دیگران را می‌بینید که آسان است
برای شماست
برای خودشان در «آستانه طاقت و بی‌طاقتی» شان است
همان‌طور که برای شما هست
همان‌طور که برای من هست
همان‌طور که رهبری و مراجع
در آستانه‌های بالاتر امتحان می‌شوند و رنج می‌کشند

ما همیشه درگیر «هزینه/فرصت» هستیم
و از دیگران فقط می‌توانیم اطلاعات بگیریم
دیگران فقط بانک‌های اطلاعاتی از تجربه و دانش‌اند
تازه اگر باشند
ولی در نهایت
ما خودمان تصمیم‌گیرنده‌ایم



تصمیم خود را به دیگران وانهم

اگر تصمیمی را گرفته‌ایم
ناگزیریم پای تعهد خود بایستیم
ازدواج یک تعهد است
دعوا بیماری‌ست
بیماری را باید درمان کرد
اگر لا علاج هم باشد
یا صبر باید و یا طلاق
تصمیم با فرد مکلف است
او که تکلیف دارد تا «تصمیم» بگیرد.

اما در رابطه با گذشته
ما همیشه درگیر گذشته خود هستیم
رفتارهای ما از ما جدا نمی‌شوند
اشتباهات ما
همیشه همراه ما هستند

البته خداوند یاری می‌کند
و گاهی فراموشی را بر مردم هدیه می‌کند
تا گذشته یکدیگر را از خاطر ببرند
ولی طبیعی‌ست که بعضی انتخاب‌های ما
بعضی آینده‌ها را از ما می‌گیرد
ما همیشه درگیر «هزینه/فرصت» هستیم
هر تصمیمی که بگیریم
چیزهایی را از ما می‌گیرد
اگر چه چیزهایی را هم می‌دهد
امروز ما نتیجه تصمیمات دیروز ماست
و آینده ما،
نتیجه تصمیمات امروز ما به اضافه تصمیمات دیروز ما
آینده را امروز نمی‌سازیم
بخشی از آینده را قبلاً ساخته‌ایم
آینده معلول هر دوست
هم کارهای امروز
و هم کارهای دیروز

اما از رحمت خداوند که نمی‌شود ناامید شد
خداوند به ما کمک می‌کند
و اگر ما با خودمان کنار آمدیم
بر نفس که غلبه کردیم



محبت ما را در قلب دیگران می‌اندازد
بخشی از خواصّ بودن به امداد الهی‌ست
که عوامّ را به سوی فرد خاصی سوق دهد
بخشی هم به اراده ما
به قول آقای خوشوقت (ره)
همه مشکلات ما از ضعف ایمان است
ایمان‌مان زیاد شود
چالش‌های‌مان رفع می‌شود
درگیری‌های بیرون ما
از تردیدهایی که درون ماست سرچشمه می‌گیرد
ما با خودمان حساب و کتاب روشنی نداریم
و معلوم نیست چندچندیم
این است که جامعه نیز با ما به تعارض می‌خورد

این‌ها همه حدیث نفس بود
حالات درونی خود را بیان کردم
آن‌چه از خود می‌بینم
فقط برای این‌که ایمیل شما را بدون پاسخ نگذارم
و گرنه از حرف‌های پراکنده حقیر
آبی جوش نمی‌آید.

إن شاء الله خداوند من حیث لایحسب به شما یاری رساند
و از بهترین مصبّ
مصائب شما را برطرف کند

خانواده‌ی همسرمان را طرد کردند مخصوصاً پدرشان. و می‌گویند هر دو
خانم را طلاق بده تا از شر زن اول در امان باشی بعد از مدتی اگر خواستی همسر
دوم (که من باشم) را عقد کن. من با همسر مشکل جدی و حادی نداریم گاهی اختلاف و
مشکلاتی پیش می‌آید ه عادی و قابل حل است. خیلی به هم علاقه مندیم و کاملاً با
هم رفیق هستیم.

حال نمی‌دانم چه کنم؟ تنهایی و بی‌آبرویی‌ها و حانه نشینی بعد از آن همه
فعالیت افسرده‌ام کرده. با همسر نمی‌توانم راحت در خیابان قدم بزنم و زیر
پوشیه مخفی شدم از ترس اینکه آشنایی‌ها ما را ببینند و همسر ایشان من را بشناسد و بی
آبرویی راه بیاندازد. از لحاظ مالی نیز تحت فشار هستم چون همسر طلبه و وضعیت
مالی او مشخص است که کفاف خرج دو زندگی را نمی‌دهد.
رابطه‌ام با خانواده‌ام یک طرفه شده چون نوز رسمی سر زندگی نیامده‌ام و فقط
ما به دیدن آن‌ها می‌رویم.

چه باید بکنم؟ اصرار کنم همسرش را طلاق دهد؟ خودم طلاق بگیرم؟ یا منتظر باشم
روزی روزگاری شاید همسر اولش رفت که با وضعیت پیش آمده و بعد از گذشت ده سال
از زندگی بعید است برود.



از این که بنده را شایسته طرح مشکل مزبور دانستید سپاسگزارم
و چنین حُسن‌ظنی داشتید
که بتوانم راهی نشان دهم و کمکی نمایم
ولی ...

عذر بنده را بپذیرید
حقیقتاً در زمینه مسائل ذکر شده تخصص ندارم
و ورود غیرمتخصص به مسأله تخصصی
برای ارائه مشاوره
امری ناروا و نادرست است
و مسئولیت شرعی دارد که حضرت‌تان بهتر می‌داند
اما از باب تجربه
این که دادگاه ویژه روحانیت را شناخته
و دیدم چطور این دادگاه توجه به «عُرف» دارد
زیرا بنای این دادگاه این است
که شأن روحانیت در جامعه حفظ شود
و این شأن را به مطابقت رفتار روحانی
با آنچه جامعه «می‌پسندند» معنا می‌نماید!
لذا فقط در حد بیان تجربه خود
مختصر توضیحی عرض می‌نمایم
امید که شما با توکل بر خداوند متعال
که همیشه «هست»
و همیشه «می‌بیند»
و همیشه «بهترین‌ها» را برای بنده‌هایش می‌خواهد
بتوانید تصمیمی درست
که برای دنیا و آخرت شما نیکو باشد اتخاذ نمایید.

تجربه ۱. دنیا می‌گذرد
با تمام تلخی‌ها
و حتی شیرینی‌هایش
بهترین‌های تاریخ رفتند
بدترین‌هایش رفتند
مات الناس حتی الانبیاء
دنیا‌یی که موقت است
یک شوخی بیشتر نیست
و ما الحیاة الدنیا الا لعب و لهو
آمده‌ایم که امتحان بدهیم
نیامده‌ایم که لذت ببریم
خوش باشیم
راحت باشیم



قرار نیست به همه خوش بگذرد
اگر چنین قرار می بود
اول به افضل انبیاء الهی
و سپس به اولاد عزیز و اهل بیت طاهرینش خوش می گذشت
که می دانید نگذشت

تجربه ۲. دنیا دار امتحان است
از امتحان یک خلاص شوید
امتحان دوم گریبان شما را می گیرد
و قطعاً امتحان بعدی
از قبلی دشوارتر است
امتحان درجه بالاتر را از آدم های قوی تر می گیرند
هر که در این بزم مقرب تر است، جام بلا بیشترش می دهند
افتخار انسان است
باعث شادی درونی
نفس انسان متلذذ می گردد
وقتی سخت ترین امتحان های عصر را از او می گیرند
وقتی شما را زیر پا له می کنند
له کردنی که راه پس و پیش نمی گذارد
و غیر از خدا از هیچ بنده ای کاری ساخته نیست
در رفع آن بلای بزرگ
بدانید و آگاه باشید
شما را در درجه ای از صبر
و مقام رضا یافته اند
که شایسته امتحان دکترا باشید
نه چون نگارنده
در امتحان نهایی دبستان جامانده !

تجربه ۳. بارها شاید پرسیده باشند
شنیده ام و شنیده اید شاید
چرا فلان بزرگ زن دوم نگرفت؟
چرا فلان بزرگ با زن بد ساخت؟
چرا فلان بزرگ زن بد خود را طلاق نداد و بر او صبر کرد؟
با این که می توانست
حلال هم بود

مباح مباح !
راز آن شاید در «آبرو» باشد
انسان های بزرگ به آبروهای بزرگ نیاز دارند
آنهایی که قرار است مقتدا باشند
از یک منبری در مسجد یک محله کوچک گرفته



تا یک مرجع بزرگ
تا یک رهبر انقلاب
هر کدام الگو و راهبر بخشی از جامعه هستند
مردم «اعتماد» می‌خواهند
و اعتماد بر سیل عرف و آنچه پسند و ناپسندشان است
تعریف می‌گردد
قطعاً جایی که واجب و حرام باشد
تکالیف قطعی الهی
عرف هیچ حرفی نباید برای گفتن داشته باشد
و مقتدا محلی از اعراب برای عرف قائل نیست
اما در مباحات
حتی چه بسا مستحبات و مکروهات
باید نظر عرف را مقدم دارد
او که بناست راهبری بخشی از جامعه را بر عهده بگیرد
در قالب منبر
یا کرسی افتاء
این یعنی آنچه ناپسند عرف است پرهیز نماید
از دواج موقت و دوم و طلاق و ...
همه این موارد

تجربه ۴. در بن‌بست‌های خانوادگی
تک‌روی مجاز نیست
راه به جایی نمی‌برد
انزوا می‌آفریند
بن‌بست را بسته‌تر می‌کند
و گریز را ناممکن‌تر
از قدرت خانواده‌ها باید بهره برد
و بهترین مدیر در خانواده
کسی که بهتر بتواند با همه بنشیند و صحبت کند
و نظرات و آراء را تجمیع نماید
مسأله خانوادگی را باید در خانواده حل کرد
خانواده ارتشی‌ست از انسان‌های قدرتمند
همه خانواده‌ها
لابی باید نمود
تجربه می‌گوید اگر خانواده‌ها جلو بیافتند
کارها آسان می‌شود
زن یا مرد بد هم در این میانه
منزوی شده و تسلیم
وقتی حمایت‌ها از پشت‌شان خالی شود



و آبروی‌شان در خطر افتد
و کوچک‌ترین پشتوانه‌ها را هم از دست بدهند
اگر در مسأله‌ای خانوادگی اسیر شدید
که به مدیریت فرد شما و فرد همسر قابل رفع نیست
مسأله را به خانواده‌ها بکشید
همه و همه
همه را درگیر کنید
اما تک‌تک
با مادر همسر اول صحبت کنید
با پدر او
با خویش و قوم صاحب‌نفوذ او
مظلومیت خویش نشان دهید
رأفت و محبت و اعتماد جلب نمایید
تا بدانند چه انسانی هستید
و قصد و غرض عدوانی و ناروا ندارید
به سراغ پدر و مادر همسر خویش
تک به تک
یک به یک
رایزنی و نظرسنجی و بیان مشکلات
طلب حمایت و کمک از وضعیت پسر خودشان
هیچ‌گاه همه را به دور هم جمع نکنید و همه را روبه‌روی هم قرار ندهید
تا بر آتش کینه‌ها نیافزایید
اما با تک‌تک باید لابی کرد
تا عرف به میدان بیاید
اگر خانواده‌ها همه بپذیرند که طلاق اول لازم است
و یا سرکوب او
با هم اقدام خواهند نمود
و انسان از طغیان دست برخواهد داشت
اگر حامی نداشته باشد و تنهایی را با تمام وجود حس نماید
طغیان انسان از سر حس بی‌نیازی‌ست
آن راه استغنی
که این بی‌نیازی را اطرافیان پدید می‌آورند
بند ناف این اقتدار را ببرید
فرعون هم باشد
حتی نمرود
به خاک مذلت می‌افتد و به تب راضی می‌شود که به مرگ نرسد!

تجربه ۵. زندگی پنهان زندگی نیست
جنگ است



در جنگ آرامش نیست
امنیت نیست
مدام اضطراب است
اضطرابی که پایان ندارد
پنهان بودن در مسائل خانوادگی
هرگز راه مناسبی برای رسیدن به آرامش نیست
حتی به عنوان یک راه موقت
ارتباطی که پنهان آغاز شود
با رسوایی آشکار می‌شود
اما ارتباطی که از ابتدا آشکار باشد
ناگزیر است پیش از آغاز خود
همه مخالفت‌ها را ارزیابی کند
پاسخ دهد
راضی نماید
و به موافقت بدل کند
این موجب آرامش خانواده است
خانواده اگر لتسکنوا الیها باشد
اگر بنا باشد محل خلاصی از سختی‌های دنیای بیرون
گرفتاری‌ها و مشغله‌های اجتماعی
و خلاصی از استرس‌های محیط کار
باید که سکینه باشد
و برای این مطلب
چاره‌ای نیست جز رفتار آشکار
ادامه «پنهانی» هر لحظه‌اش خطاست
یک خطای بزرگ
بر خطای گذشته
و منجیقی
کمانی
که هرچه زمان می‌گذرد بیشتر کشیده می‌شود
فشرده می‌شود
و لحظه «آشکاری»
انفجار اجتماعی حاصله از آن دردناک‌تر و شدیدتر

غرض این‌که بنده دست خالی هستم
نه دانشی از بابت مدیریت خانه و خانواده
و نه علمی قلبی
از آن سنخ که اهل دل دارند
که درون‌ها را ببینند و نسخه‌های مصیب به واقع ارائه نمایند
حقیر اما به جهت افتادن در چاه



چیزهایی از اندازه و ابعاد و جایگاه آن دریافته‌ام
این تجربیات را از همین رو عرض کردم
و از خداوند متعال
حل مشکل شما را خواستارم
و امیدوار به فضل الهی
که این مختصر تجربه مفید افتد
و به کار شما بیاید
و مرا نیز در حل مشکلات شما نصیبی باشد
از ثواب اخروی
و آنچه که در قیامت کبری سخت بدان محتاجم
التماس دعا

راهنمایی کنید بعد از طلاق چه باید بکنم؟
خانواده مخالف طلاق هستند.

90 درصد از حمایت آن‌ها بی بهره می شوم.
باید از حقوقم بگذرم و طلاق بگیرم، چون هم همسر
در وضعیتی نیستند که بنخواهم طلب حق کنم،
و هم تمامی شرایط را از ابتدا به من گفته بودند،
و الان به دور از انصاف است بنخواهم بابت نوع طلاق گرفتن
(ایشان را به دادگاه کشیدن) و
طلب مهریه و ... آزاری به ایشان برسانم.
اما مسئله این جاست که همسر مرد بزرگوار، با اخلاق و با تقوی ایست،
از جانب ایشان در حقم ظلمی نشده،
همه اش لطف بوده و عنایت و توجه.
من نیز تمام تلاشم را کرده ام این گونه باشم.
و بارها از ایشان شنیده ام که از حقیر رضایت دارند.
الان با این که شرایط برایم تشریح شده بوده،
طلاق خواستن ظلم به ایشان نمی شود؟
ایشان سر از دواج با حقیر متحمل سختی های زیادی از قبیل مالی، آبرویی، خانوادگی و... شده اند.
خودستایی نیست به چادرم قسم اما،
غیر از آرامش برایشان چیزی نداشتم.

حال خودخواهی نیست که وقتی نمی توانم این شرایط را تحمل کنم ایشان را از آرامش محروم کنم؟
از طرفی من ظرفیت این را دارم که شیعه ی امیرالمومنین (علیه السلام) و محب اهل بیت (علیهم السلام) و نیرو و سرباز
برای امام زمان (عجل الله تعالی) به دنیا بیاورم. اما با ادامه دادن این زندگی باید از این نعمت الهی صرف نظر کنم.
شرایط سختی با دست خودم رقم زدم که ایشان نیز
درگیر آن شده اند. چه باید بکنم تا بتوانم مثل الگوهای الهی
از پس این امتحان الهی بر بیایم؟
چه باید بکنم؟

«چه باید بکنم؟»



پرسش بسیار مهمی ست
 این پرسش همه آدم‌های روی کره زمین است
 در همه مراحل زندگی شان
 از کودکی با همین پرسش مواجه هستند
 تا بزرگ شوند
 نوجوانی
 جوانی
 حتی تا وقتی که پیر می‌شوند
 با هر مسأله و مشکلی که مواجه گردند
 از خود می‌پرسند: «چه باید بکنم؟»
 من جواب این سؤال شما را نمی‌دانم
 یعنی قطعاً می‌دانم که نمی‌توانم به شما پاسخ دهم
 که چه باید بکنید
 اما می‌توانم درباره این پرسش توضیحاتی عرض نمایم
 از منظر فلسفی
 از نگاه به انسان
 از همان زاویه‌ای که پیش از این اشارتی بدان رفت
 دنیا دار امتحان است یعنی چه؟!
 یعنی انسان پیوسته و مداوم
 هر روز و هر ساعت
 روبه‌روی گزینه‌هایی قرار می‌گیرد
 که باید بین آن‌ها برگزیند
 باید یکی و فقط یکی را
 از میان تمام افعالی که می‌تواند انجام دهد
 فقط یک گزینه
 آن را که شایسته‌تر تشخیص می‌دهد
 همان را به انجام برساند
 امتحان کجاست؟!
 امتحان در انجام فعل است؟!
 پس چرا به «نیت خیر» هم ثواب می‌دهند؟!
 امتحان در انتخاب است
 امتحان در گزینش میان راه‌هاست
 امتحان در حقیقت، رسیدن به پاسخ همین سؤال است
 سؤالی که شما پرسیدید: «چه باید بکنم؟»

[ادامه دارد]

بعضی آدم‌ها اهل استخاره‌اند



تا قرار می‌شود میان دو راه یکی را انتخاب کنند
 فوری دست به تسبیح
 یا قرآن
 این‌ها اصلاً انتخاب ندارند
 انگار اختیار هم ندارند
 بعضی آدم‌ها هم مشاور را با تصمیم‌گیر اشتباه گرفته
 تلفن در دست مدام
 «امروز فلان مسجد بروم یا نروم؟ در منبر چه بگویم یا چه نگویم؟»
 این‌ها نیز انتخاب نمی‌کنند
 اختیار خود را به دست فردی دیگر سپرده
 بالکل از عرصه انسانیت خلاص شده‌اند
 زیرا انسان به اختیارش از فرشتگان متمایز شده
 و توانایی برتر شدن یافته است
 مشاور راه‌ها را نشان می‌دهد
 نقاط پنهان و تاریک را روشن می‌کند
 اما تصمیم را فرد باید بگیرد
 زیرا به همین تصمیم است که بهشت و جهنم را توزیع می‌کنند
 آیه مشاوره در قرآن نیز
 در انتها حضرت رسول (ص) را امر می‌کند
 که خود بنفسه تصمیم بگیرد
 و با توکل به خدا به آن عمل نماید
 نخستین چیزی که انسان مؤمن باید فرا بگیرد
 از دار امتحان بودن دنیا
 همین است
 مسئولیت‌پذیری
 پذیرش مسئولیت اعمال خویش
 انتخاب‌های خود
 مسئولیت داشتن اختیار در انجام افعالش
 من پاسخ سؤال شما را نمی‌دانم
 اگر بخواهم بفهمم
 باید ساعت‌ها با همسر شما هم‌سخن شوم
 مشکلات خانواده ایشان را بشنوم
 مشکلات زن اول را به دقت تحلیل کنم
 اصلاً از ابتدا گام به گام زندگی ایشان را بررسی نمایم
 اصلاً باید جایگاه انسان‌ها عوض شود
 اصلاً چگونه یک انسان دیگر می‌تواند بگوید من چه کنم یا نکنم؟
 او که جای من نیست
 او که همه آن‌چه من دیده و شنیده‌ام نشنیده و ندیده است !
 او که احساس مرا درک نمی‌کند



او که عاشق چیزهایی که من هستم نیست
او که ...

این تجربه بنده است
هیچ فردی نمی‌تواند به جای انسان تصمیم بگیرد
و بگوید: بکن یا نکن!
برو یا نرو!
طلاق بگیر یا نگیر!
نه تنها نمی‌تواند
که حق آن را هم ندارد
وقتی حس مرا ندارد
وقتی درک مرا از فرد مقابل ندارد
وقتی آن لحظاتی که من لمس کرده‌ام لمس نکرده است
حتی اگر بهترین مشاور دنیا باشد
خدا به انسان اختیار نداد
که انسان به اختیار خود آن را به دیگری واگذارد!
خدا به انسان اختیار داد
تا انسان آن را گرامی داشته
به کار بگیرد
انسان باید اختیار کند
باید تصمیم بگیرد
البته با فکر کردن
با مشورت کردن
با مطالعه کردن موضوع
و استفاده از تجربیات دیگران
اما ...

انسان مختار نباید اختیار خود را به غیر واگذارد

می‌دانم مطالبی که گفتم به موضوع پرسش شما ربطی ندارد
می‌دانم که نتوانستم جوابی برای سؤال شما ارائه نمایم
راستش جوابی هم نداشتم
ولی غرض این بود که توجه شما را به نکته‌ای جلب نمایم
امتحان شما دقیقاً همین است
دقیقاً آمده‌اید در دنیا که همین تصمیم را بگیرید
خود شما تصمیم بگیرید
قرار است از روی همین تصمیم، نامه اعمال شما را تنظیم کنند
درجه و مرتبه شما را در بهشت
قرار است به همین تصمیم امتحان بعدی شما تعیین شود
که آیا برای کارشناسی امتحان دهید
یا کاردانی ...



این امتحان شماس
و شما باید پاسخ آن را بیابید
با تمام عشق، عقل و ایمان تان !

راستی
خدا به مؤمن‌هایی که تضرع داشته باشند
و شب‌ها را با او خلوت نمایند
و از او پنهانی یاری طلبند
التماس کنند
و اعتراف نمایند که جز او رهنمایی ندارند
ظلمت نفسی بگویند
و خرد شدن خود در فشار مشکلات دنیا را به رخ او بکشند
تقلب هم می‌رساند
از آن الهام‌هایی که به بعضی انسان‌ها در طول تاریخ داشته
با این‌که پیامبر و رسول هم نبوده‌اند
مثلاً به مادر موسی !
موفق باشید

